

۱- شما کتاب‌های زیادی دارید که متأسفانه تعداد بسیار اندکی از آن‌ها در ایران منتشر شده است. در ابتدا برای آشنایی بیشتر خوانندگان ما با شما، قدری از خودتان و آثارتان بگویید.

متولد ۱۵ مهر ۱۳۳۲ در شهر اهواز. تنها افتخار زندگی من فرزندی و یک ساله ام بینش است، اولین ناشنوایی که موفق شد آرشتیکت/مهندس معمار شود.

از سنین نوباوگی می نویسم بدون این که ادعای نویسندگی داشته باشم. عمری است از راه شغل معلمی امرار معاش می کنم چون نوشتن نان نمی شود که البته کاش می شد. اولین کتابی که منتشر کردم یک مجموعه داستان برای نوجوانان بود با عنوان «با دستهای پر به خانه برمی گردیم» که توسط نشر نگاه منتشر شد. کتاب های منتشر شده:

شعر:

«وارینیا» نشر باران. استکهلم ۱۹۹۴

«آنام کوچک خدا» نشر باران. استکهلم ۱۹۹۶

«زنجموره های مخدوش» نشر قلم، گوتنبرگ ۱۹۹۸

«کلاستروفوبی تن»، به همراه سهراب مازندرانی و سهراب رحیمی. نشر رؤیا و آی جی. لوند. ۱۹۹۸

«پس از این اگر از هراس خالی بمانم» نشر لاجورد، ایران - تهران ۱۳۸۳

«ر» نشر دریا، ۲۰۰۷

«از زهدان مادرم تا باب تمثیلات» نشر دریا ۲۰۰۸

«پاورقی» استکهلم نشر باران ۲۰۰۸

«من پاره های یک منظره ام» انتشارات آزاد ایران ۲۰۰۹

«جهان از یک عطسه می میرد» انتشارات آزاد ایران ۲۰۱۳

«سه پیاله شعر» منتخب اشعار. به همراهی مانا آقایی و روشنک بیگناه. انتشارات آزاد ایران ۲۰۱۳

ترجمه از زبان سوئدی:

«سُند» ایدا بریل، شعر. ۲۰۰۸ استکهلم: انتشارات آزاد ایران

«دستم را بگیر، مضحک و غریب می شود» کاتارینا گریپن برگ. ۲۰۰۸ شعر. استکهلم: انتشارات آزاد ایران

«خداحافظ، خوش باشی!» کریستینا لوگن. شعر ۲۰۰۸ استکهلم: انتشارات آزاد ایران

«برگزیده ی اشعار کریستینا لوگن ۲۰۰۹ استکهلم: انتشارات آزاد ایران

«شبانه های شیلی» روبرتو بولانیو. داستان. ایران: نشر بوتیمار. ۲۰۱۳

داستان:

«با دست های پر به خانه برمی گردیم» نشر نگاه - ایران. ۱۹۷۹

«یک سرگذشت و دو نامه» استکهلم نشر باران. ۲۰۰۹

علمی - تحقیقی:

«پری دریائی هانس - معرفی شیوه های آموزشی و تربیتی کودکان اوتیزم» نشر لاجورد ایران ۱۳۸۱

ترجمه از فارسی به سوئدی:

«تجربه های آزاد» شهرنوش پارسی پور. ۲۰۱۲. استکهلم: انتشارات آزاد ایران.

Förlag; Iran Open Publishing Group. "fria upplevelserna De" Shahrnush Parsipur

۲۰۱۲ Stockholm

Översättning: Robab Moheb

«نگران نباش» مهسا محبعلی. ۲۰۱۳. استکهلم: انتشارات آزاد ایران.

"Var inte orolig" Mahsa Mohebali Förlag: Iran Open Publishing Group

Översättning: Robab Moheb

فکر می کنم همین مختصر کافی باشد.

۲- قبل از این که هر تاملر برنده ی جایزه ی نوبل شود، کمتر کسی در ایران او را می شناخت و ترجمه ی غلامحسین میرزا صالح از کتاب «سرزمین گوجه های سبز» هم با استقبال خوانندگان و منتقدان مواجه نشد. اما به نظر می رسد توجه شما به آثار این نویسنده به قبل از این جایزه بر می گردد. در مورد این آشنایی بگویید.

آشنایی من با آثار خانم مولر ربطی به جایزه ی ادبی نوبل ندارد. چون اساسا من با نفس جوایز ادبی مخالفم. از دریچه ی نگاه من این جایزه هاروج بازار و کاپیتالیسم را مثل اختاپوسی پهن می کنند بر دامنه ی سبز شعر و ادبیات و هنر. کافی است اندکی وقت بگذاریم و چند دقیقه ای به جشن جایزه ی نوبل نگاه کنیم. بهتر است بیشتر از این وارد این مقوله نشوم. سابقه ی آشنایی من با آثار خانم مولر با «زمین پست» شروع شد. ناگهان با زن نویسنده ای روبه رو شدم که از شبیح و سایه های ترس های کودکی با زبانی شاعرانه سخن می گوید، تا کابوس ها و هراس هایش را درمان کند. «زمین پست» اولین اثر خانم مولر است اما او از همان آغاز نشان داده است که نویسنده ای است تیزبین و صاحب سبک. همین مسئله باعث شد که به سراغ دیگر آثار خانم مولر بروم.

۳- چه ویژگی‌ای در آثار هرتامولر شما را مشتاق به ترجمه‌ی آن‌ها کرد؟

طنز خاص او. شیوه‌ی نگاهش به خود و پیرامونش. و پس از آن مصاحبه‌ی خانم مولر با روزنامه نگار سوئدی خانم لینا کلم تگ با عنوان «می نویسم چون می ترسم». این مصاحبه حدود یکسال پیش از اهدای جایزه‌ی نوبل به وی در روزنامه‌ی «داگنر نی هتر» یکی از مشهورترین روزنامه‌های سوئدی منتشر شد و من این مصاحبه را ترجمه کردم که در سایت «دوات» منتشر شد. یکی دو داستان کوتاه هم از خانم مولر ترجمه کردم که در مجله‌ی «باران» در استکهلم چاپ شد. در همان زمان دست به ترجمه‌ی دو اثر ایشان زدم. من پیشتر از این در مصاحبه با خانم ماهرخ غلامحسین پور- خبرنگار رادیو زمانه گفتم: «جهان آثار هرتا مولر سرشار است از حس خفقان، ترس و شکست. دنیایی که دستهای چائوشسکو و سایه سیاه دیکتاتوری در فضایی مشحون از سیاهی و ترس از استالینیسیم و سرکوب مدام، تیره و تارش کرده است. خانم مولر ادعا می‌کند که به زبان توجهی ندارد. اما من مجذوب زبان ویژه‌ی او شدم. نحوه‌ی بیان او با شعر پهلو می‌زند. زبان او شاعرانه است.»

۴- «زمین پست» اولین اثر هرتامولر است. این کتاب از نظر مضمون، فرم داستان و زبان چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با دیگر کتاب‌هایش دارد؟

تا حدودی. اما خانم مولر صاحب سبک است. سبکی که از ابتدا تا کنون دنبال کرده. البته شاید در ترجمه‌ی مترجم‌های مختلف این «تفاوت» رخ دهد، نمی‌دانم. متأسفانه من ترجمه‌ی آقای غلامحسین میرزا صالح از کتاب «سرزمین گوجه‌های سبز» را به زبان فارسی نخوانده‌ام و آثار خانم مولر را فقط به زبان سوئدی خوانده‌ام. در زبان سوئدی من تفاوت فاحشی میان آثار خانم مولر نمی‌یابم، هر چند که هر اثر هویت خاص خود را دارد. اما مضمون‌های این نویسنده مشخص است: چائوشسکو با مردم چه کرد؟ مردم چگونه عمل یا رفتار کردند؟ خط‌های کمونیسیم و ترس و اختناق و تحقیر. البته به ظاهر اینطور به نظر می‌رسد که بطور مثال «گرسنگی و ابریشم» با «زمین پست» یا سایر کتاب‌های خانم مولر تفاوت ماهوی دارد، اما به اعتقاد من اینطور نیست. و گرچه بعضی از خوانندگان مولر «گرسنگی و ابریشم» را یک مقاله یا بیانیه می‌دانند، اما به طبع نویسنده‌ی او چون مولر در هر کار تازه می‌کوشد کاری

نو خلق کند و خود را تکرار نکند. این امر به معنی تفاوت در سبک و پرداختن محتوا نیست.

۶- بدون شک هرتامولر نویسنده‌ای سیاسی‌نویس است و جایزه‌ی نوبل را نیز به پاس مبارزه‌ی شجاعانه‌اش در دوران حکومت چائوشسکو دریافت کرده است. در مصاحبه‌ای از شما خواندم که میان «از سیاست نوشتن» و «سیاست‌زدگی» تفاوت قائل شده‌اید. در مورد این تفاوت توضیح می‌دهید؟

اساساً من علاقه‌ای به بحث‌های سیاسی ندارم، هرچند گاه بعضی از نوشته‌های خودم از جانب عده‌ای خوانندگان سیاسی تلقی می‌شود، اما با این وجود تصور می‌کنم «از سیاست نوشتن» یعنی دریچه‌ی نگاه را به سمت مسائل اجتماعی بازکردن. از آن جایی که مسائل اجتماعی با سیاست آمیخته است، پرداختن به زندگی و معضلات اجتماعی به خودی خود رنگ سیاست به خود می‌گیرد. اما سیاست‌زدگی مثل گرمازدگی یا سرمازدگی فکر و اندیشه است. نوعی آسیب اجتماعی است. مثل یک بیماری مزمن به روح جامعه خدشه وارد می‌کند، یعنی بیمارگونه است و ناهنجار. و به طبع پیامدی ندارد مگر تخریب. مختصر بگویم سیاست‌زدگی سلامت جامعه را به خطر می‌اندازد، در حالی که از «سیاست نوشتن» می‌تواند در مسیری رشد کند که به آگاهی اجتماعی می‌انجامد.

۷- به نظر شما عنصر ترس چه تأثیری بر قلم مولر داشته است؟

تصور می‌کنم پیشتر کمی در این باره گفته‌ام. به هر تقدیر «ترس» مادرِ قلم خانم مولر است. این ترس فقط ترس از دیکتاتوری نیست، ترس از جهل و حماقت انسانی نیز هست.

۸- کتاب دیگری که از هرتامولر ترجمه کرده‌اید، «گرسنگی و ابریشم» است. ممکن است درباره‌ی این کتاب هم توضیح دهید؟

«گرسنگی و ابریشم» تأملی است بر تجارب گروهی. اجازه بدهید در اینباره وقتی صحبت کنیم که کتاب منتشر شده باشد.

۹- زندگی هرتامولر اثر مستقیم بر آثارش داشته است. آیا تجارب شما در زندگی، در نزدیکی به این آثار مؤثر بوده است؟

من اگر نام های داستان های مولر را (منظورم نام افراد و شهرهاست) به نام های فارسی برگردانم تصور خواهم کرد که نویسنده حوادث و تجارب زندگی مرا ترسیم کرده است.

۱۰- همانطور که در سوال اول هم اشاره کردم، هرتامولر پس از دریافت جایزه نوبل یکباره مورد توجه مترجمان ایرانی قرار گرفت. به طوری که از بعضی کتاب های او ۲ و یا ۳ ترجمه انجام شد. آیا چنین رقابتی میان مترجمان اروپایی هم وجود دارد؟ یا اینکه هرتامولر پیش از دریافت نوبل هم چهره ای شناخته شده ای بوده است؟

بی شک رقابت در همه جای دنیا و در تمام حوزه ها هست ولی تصور نمی کنم به آن شکلی باشد که در ایران مرسوم است. از این گذشته من فقط از سوئد خبر دارم. و تا جایی که می دانم در سوئد ترجمه یک حرفه ی تخصصی است و اکثر ناشران بزرگ مترجمان خاص خود دارند. مترجمان حقوق دریافت می کنند تا آثار مطرح دنیا را به زبان سوئدی برگردانند. بله خانم مولر در کشور سوئد چهره ای شناخته شده بود، حداقل نزد خوانندگان ادبیات. حدود هشت یا نه اثر ایشان پیش از سال ۲۰۰۹ یعنی سالی که خانم مولر موفق به دریافت جایزه نوبل شوند به زبان سوئدی منتشر شده است. در مورد خودم که ابدأ اینطور نیست. من به بازار و تقاضا وقی نمی نهم. دو سال تمام روی ترجمه ی «شبانه های شیلی» اثر باارزش روبرتو بولانیو کار کردم. می دانید که بولانیو در قید حیات نیست، نوبل هم نگرفت. اما من به قدری شیفته ی قلم او هستم که دوست دارم من مترجم همه ی آثار او باشم.

۱۱- کتاب دیگری که اخیراً با ترجمه ی شما روانه ی کتابفروشی ها شده است، «زیر پل های فراموشی» نام دارد. لطفاً توضیحی درباره ی شاعر این مجموعه بدهید و اینکه چرا لوگن را شاعر فقدان یاد نامیده اید؟

انتخاب عنوان این کتاب که برگزیده ای از اشعار خانم لوگن است، پس از بحث های طولانی با همکارم آقای وحید علیزاده

رزازی انتخاب شد. این که ما انسان ها حافظه ی تاریخی نداریم دیگر امروزه به یک شعار تبدیل شده است، حال بماند که این «شعارشده» یک واقعیت همه گیر است. اما در این راستا رازی هم هست که نانوشته است. بگذارید خواننده خود به این راز پی ببرد.

۱۲- اشعار لوگن پر از خشم است و گویی هویت زنانه ی شاعر در مقابله با خشونت تاریخی مرد علیه زن شکل می گیرد. نظر شما چیست؟

تصور می کنم خانم لوگن با هر خشونتی مخالف باشد. خب طبیعی است او زن است و تجارب او زنانه. اما او نخواسته است کسی را متهم کند. یا به عبارتی او یک نظام را زیر تیغ انتقادش برده است. سالیان سال است زن در جامعه ی سوئد صدای فردی خود را یافته است. اما این بدین معنا نیست که در این جامعه میان زن و مرد برابری کامل برقرار است. نه. ولی زمینه های آن فراهم است، به زمان نیاز دارد و به همت زن ها و مردها. و شعر لوگن گامی است بزرگ در این راه.

۱۳- رویکرد شما در ترجمه ی شعرها چه بوده است؟ و تجربه ی ترجمه ی مشترک را چگونه دیدید؟

تجربه ی بسیار خوبی بود. من بیست و یکی دو سال است ساکن استکهلم هستم. از زبان عامیانه دور افتاده ام. البته به فارسی زیاد کتاب می خوانم اما کافی نیست. زبان مردم در مسیر دیگری حرکت می کند. از این گذشته به اعتقاد من بهتر است در ترجمه ی شعر یک تنه عمل نکرد.

۱۴- ابتدای کتاب نوشته شده که حق انحصاری ترجمه ی تمامی مجموعه اشعار کریستینا لوگن به فارسی، از طرف ایشان برای همیشه در اختیار شما گذارده شده است. خانم لوگن در مورد انتشار آثارشان در ایران چه نظر و احساسی دارند؟

این کتاب سومین کتابی است که من از خانم لوگن ترجمه می کنم. آخرین کتاب ایشان با عنوان «خدا حافظ خوش باشی» و «برگزیده ی اشعار» در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ میلادی توسط

انتشارات آزاد ایران در سوئد منتشر شد. تقریباً دو سال پیش از انتشار این دو کتاب من با ایشان نامه نگاری داشتم و ایشان با حوصله و بردباری تمام به پرسش های من پاسخ دادند، چیزی که باعث شد من شعر لوگن را بهتر بفهمم. باید بگویم استقبال خانم لوگن واقعاً مرا غافلگیر کرد. اینجا یک نکته فراموش نشود در سوئد وقتی نویسنده ای به مترجمی اجازه ی ترجمه می دهد در اجازه نامه نمی نویسند «حق انحصاری» چون این رسم این کشور است که اولین کسی که اجازه ی ترجمه پیدا می کند عرفاً و اخلاقاً مالک حق ترجمه است. من سالها پیش در صدد ترجمه ی کتابی از خانم آن یدرلوند برآمدم. وقتی با ایشان تماس گرفتم به من گفتند با آقای رحیمی تماس بگیرم زیرا که آقای رحیمی قبلاً اجازه ی ترجمه گرفته است. این درحالی است که در آن زمان آقای رحیمی فقط یکی دوشعر یدرلوند را ترجمه کرده بود که من اصلاً خبر نداشتم. همین امر در مورد ترجمه ی مجموعه داستان «آفتاب پرست حیرت انگیز» اثر خانم اینگرید اِدِل فلت نیز پیش آمد. خانم شهلا میرلاشاری - که یادشان گرامی باد، ایشان دیگر در قید حیات نیستند- روزی با اجازه ی خانم اِدِل فلت یک داستان از یکی دیگر از مجموعه های خانم نویسنده را به فارسی ترجمه کرده بود، که در مجله ی باران منتشر شده بود. خانم اِدِل فلت از من خواستند پیش از ترجمه با آقای مافان صاحب امتیاز نشر «باران» تماس بگیرم. و من اینکار را کردم. مانعی پیش نیامد و من هر دو اثر را ترجمه کردم. سخن به درازا رفت، اما تصور می کنم این بحث ها لازم است. چون ما در ایران قانون کپی رایت را رعایت نمی کنیم، و این خیلی بد است. این بی قانونی، یا بهتر بگویم قانون جنگل ما را هزاران پله از اندیشه ی دموکراسی و آرزوی رسیدن به دموکراسی دور می کند. کاش اهل قلم در این راه پیشگام شوند.

۱۵- چه نسبتی می توان میان آثار و شخصیت هرتامولر و کریستینا لوگن برقرار کرد؟

من خانم لوگن را شاعری بزرگ می دانم که همانقدر سیاسی می نویسد که خانم مولر. حال اگر «سیاسی نوشتن» واژه ی درستی باشد. خانم لوگن نیز به مسائل پیرامون خود و جامعه ی خود می پردازد اما با ابزار دیگری. اما از آن جایی که میان مسائل کشور رومانی دوران کودکی و جوانی خانم مولر با مسائل کشور سوئد تفاوت فاحش وجود دارد، به طبع میان آثار

این دو نویسنده نیز فاصله ای هست با همان بُعد جغرافیایی که میان من و شما؛ شما در ایران و من در سوئد.

۱۶- هم‌اکنون چه کتابی در دست تألیف یا انتشار دارید؟

یکی دو کار در دست دارم، اما نمی‌دانم کی آماده می‌شوند و یا اساساً به زیر چاپ خواهند رفت یا نه. ولی اگر فرصت کنم دوست دارم رمانی را پرداخت کنم که که طرح اولیه اش آماده است. اما اجازه بدهید افشای عنوان آن را بگذارم برای بعد، چون همانطور که گفتم نمی‌دانم سرگذشت این نوشته‌ها به کجا می‌انجامد.